



ترانسترومر، برنده جایزه ادبی ۲۰۱۱ را بهتر بشناسیم

و مستدام از معمای هویت فردی در برابر لایبرنت‌های پریچ و خم جهان است. ترانسترومر شعر معاصر آمریکا را به سوندی ترجمه کرده است؛ از آن جمله است ترجمه آثار رابرت بلائی. خیلی از منتقدان سوند معتقدند که او بزرگ‌ترین شاعر سوند است. او همچنین از ۲۰ سال پیش به‌عنوان یکی از مدعیان جایزه ادبی نوبل همواره مطرح بوده است. قبلاً منتخبی از اشعار این شاعر توسط مرتضی تقیان در ایران توسط نشر دیگر منتشر شده است.

۱۹۹۶ جایزه آگوست را برنده شد. قاطعیت و وضوح بی‌نظیر زاویه‌های تصویری زبانی و اصالت متن او باعث شده که ترانسترومر را یکی از بزرگ‌ترین شاعران سوند در دوران بعد از جنگ به حساب بیاورند. او ترجیحاً از قافیه‌های دوران آنتیک استفاده می‌کند؛ به‌خصوص در آن شعرهایی که وصف طبیعت هستند و با این تفصیل او یکی از نوایح شعر سوند است. ترانسترومر در توصیفش از جهان سرد و بی‌روح بیرون و درون بی‌همتاست. شعر ترانسترومر، نوعی تحلیل پیگیر

توماس ترانسترومر در سال ۱۹۳۱ در استکهلم به دنیا آمد. پدرش سردیر بود. توماس ترانسترومر در سال ۱۹۵۶ لیسانس روان‌شناسی گرفت و سپس در بخش روان‌درمانی دانشگاه استکهلم استخدام شد. از سال ۱۹۸۰ در وزارت کار به‌عنوان روان‌شناس مشغول کار شد. او در سال ۱۹۶۶ جایزه بلمان، در سال ۱۹۷۹ جایزه دونیو، در سال ۱۹۸۱ جایزه پترارکا، در سال ۱۹۸۲ جایزه پیشگامان ادبی، در سال ۱۹۸۸ جایزه پیلوت، در سال ۱۹۹۰ جایزه داروان شمال و در سال



روزنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی
شنبه / ۲۳ مهرماه ۱۳۹۰ / ۱۷ ذی القعدة ۱۴۳۲ / شماره ۱۷۱۳

شعر

کنار نام تو آرام گرفتن



.....«» به قلم: فرزاد قناعت پور

نسبتی با تحولات و بدایع ساختاری برقراری کنند تا تهورات و بدعت های مضمونی وموضوعی که به گفته ی آدورنو : « هنر به دلیل محتوا یا وجه تولیدی آن اجتماعی نیست بلکه با گرایش که دربرابر جامعه به خود می گیرد اجتماعی می شود » و روشن است که منظوراز آن گرایش، رفتارهای مغایرت ساختاری درمتن و اثر است. با این وجود، همراهی نسبی زبان «سایه» با زبان زمانه، با توجه به تقدم حضورش نسبت به غزلسرایان نوگرا، به وی وشعرش جایگاه ویژه ای داده است. غزل امروز، یعنی غزل در حال و هوای امروز، بی شک نَسَب از نام هایی چون: «حسین منزوی»، منوچهر نیستانی»، «سیمن بهبهانی» و به دنبال آنها «محمدعلی بهمنی» می برد. برخورد و مواجهه ی این گروه با مسائل و پدیده های پیرامونی شان امروزی تر از امثال ابتهاج است که خود، منجر به ساختار زبان و تصویری امروزی شده است، غالباً نگاهی جزئی نگر دارند و البته ریسک پذیری آنها در آشنایی زدایی از مضامین و ساختارهای کلاسیک غزل بیشتر است.از میان این اسامی، «سیمن بهبهانی» برای جمهورشعرخوانان شناخته تر شده است. وان، شاید به سبب محتوای اجتماعی پررنگ آثارش و نیز حضور وعضویت چشمگیر او در فعالیّت های اجتماعی و بشردوستانه باشد که تاکنون نیز ادامه دارد. و این چیزی است که آن سه تن دیگر کم تر بدان شناخته می شوند.نخستین دخترهای شعر بهبهانی در دهه ی سی، چاپ و عرضه شده اند و نگاه اجتماعی شاعر، کم و بیش در آنها پیداست.همچنین دراین سالهاست که به پیشنهاد وسفارش نیما یوشیج، مدال صلح بین الملل را دریافت می کند. رویکرد اجتماعی بهبهانی تا سالها بعد ادامه می یابد و در دفتر شعر «رستاخیز» (۱۳۵۲) با رویکردهای تازه ی وی در ساخت و سازهای وزنی و گسترش اوزان غزل، همچنین زبان صمیمی تر و نگاه و نگرش جزئی گرایانه ی شاعر، درهم می آمیزد تا تصویر شاعری خلاق و نوآور از او بسازد؛ شاعری که سالها بعد با مجموعه های «خطی زسرعت و از آتش» (۱۳۶۰)، «دشت ارژن» (۱۳۶۲)، «یک

غزل، گونه ی مسلط شعر پارسی از اواخر قرن ششم تا قرن یازدهم هجری شمسی بوده است و پس از آن نیزگرچه حیاتی پر فراز و نشیب را تجربه کرده و گاه با سکون و سکوت آمیخته و گاه با بی مهری هایی روبرو گشته، اما تا دقیقه ی اکنون مانده است.حقیقت آن است که غزل، در تعریف متعارفی که می شناسیم گرچه ژانری انقلابی نیست، اما خود همواره در انقلاب است و از رهگذار همین انقلاب درونی است که در برش هایی از تاریخ، غزل در تمامیت خود تصویری از انقلاب اجتماعی گشته است. انعطاف پذیری بالای غزل چه در فرم و چه در محتوا و نیز وابستگی های صریح وعریان آن به تموجات احساسی آدمی وعاشقانه هایش، گونه ی غزل را به صورت ویژه ای در شعر پارسی ماندگار کرده است. غزل امروز نیز برآیند و برساخته ی این حقیقت است.برای مخاطبان عام و یا آن دسته از مخاطبان که نگاه و نگرشی وابسته به سَنّت های آکادمیک دارند، عنوان «غزل امروز» شاید یاد آورنام هوشنگ ابتهاج (هالف سایه) باشد. درست آن است که ابتهاج را پل و رابطی فرض کنیم که «غزل کلاسیک دیروز» را به «غزل کلاسیک امروز» پیوند زده است. مواجهات بعضاً انتقادی او در متن، پیچیده درلایه ی ظریفی از محافظه کاری است که آن را به «عقلانیت انتقادی» نیز تعبیر کرده اند. روحيات ویژه ی «سایه» و انزوای خود خواسته اش، می تواند تلاشی باشد ازجانب شاعر برای رسیدن به تمایزی که به او هویت و فردیت ویژه اش را می دهد؛ هویتی که بر این اساس شکل می گیرد، ربط و رابطه ای با «حرکت جمعی» که اصل مهمی در «تحول» است برقرار نمی کند و گرچه به پشتوانه ای قدرتمند همچون «حافظه ی جمعی» ملّی و میهنی متصل است، اما همچنان در حاشیه می ماند؛ نتیجه آن که شاعر، به تحوّل اساسی در ژانر(گونه) نمی اندیشد و«غزل»، گاهی تا حد تسکینی ساده تقلیل می یابد. در توضیح باید گفت که اصولاً چرخش های زیبایی شناختی در هر دوره، حیات خود را از تظاهرات جمعی و گروهی وحرکتیهای ادبی وهنری منتج از آن دارند، چرخشهایی که آشکارا

بر نقشه اگر با قلمی راه کشیدیم
با شوق رسیدن به تو کوتاه کشیدیم

در دفتر نقاشی صد برگ دبستان
با یاد گل روی تو صد ماه کشیدیم

با سرخ ترین رنگ که در جعبه ی ما بود
بر گنبد زیبای تو الله کشیدیم

گفتند که آقا دلش از جنس بلور است
هی صحبت از آهو شد و ما آه کشیدیم

بغضی ترکیب از غم و چشمی فوران کرد
تا دست به دیوار حرم گاه کشیدیم

و... که سرچشمه اش اندوه دلت بود
یک قطره اگر آب از این چاه کشیدیم

عبدالحسین انصاری

با اشک جاری شد دلم، روبه بهشتش

دلنتگ از دنیا و بازیهای زشتش

از چشم خیس زائران میشد بفهمی،

پر بار بوده عشق در هر سینه کشتش

مثل تمام عاشقانش قلب من هم،

از مهر او سرچشمه میگیرد سرشتش

گلبرگ یاد این حرم را حفظ کرده،

لای ورقهای کتاب سرنوشتش

اینجا که برمیخیزد عطری آسمانی،

از جای لبهای خدا بر خشت خشتش!

مهدی ناصریان

هم گویی با توماس

ترانسترومر

یک

چکار دارد می کند این

خود را کنار کشیده از پاشش برف آبه ها

از برابر چیزی که می آید پاکشان

و رخ می دهد این و

تکه تکه می شود این و

یک باره پدیدار می شود :

چهره ای از دندان

مسعود فرح

دو

در سرایشیب هم این بوسه ی

باد آورده

-گس و شور و آب دار

آویخته به دیداری که داشت از دست می رفت

چه شده بوده ؟

یکی از درون آمده بوده یکی از بیرون

و پیش آمده که رودررو شوند

و ما که رها شدیم به تماشای دیدار

سراشیبی ی بوسه برخاست و سر بالایی شد

دو شعر از توماس ترانسترومر - برنده جایزه نوبل ادبی ۲۰۱۱

۱-
بیداری، پریدن با چتر از رویاست
آزاد از چرخه نفس گیر، مسافر
سمت قلمرو سبز صبح، سقوط می کند
اشیا به جانب اوج، شعله می گیرند
مرد- در جای چکاوک لرزان-
چراغهای چرخان در اعماق؛ نظم نیرومند ریشه‌ها را
احساس می کند
اما بر خاک، خرمی‌ای هست که ایستاده
در جریان حاره گرمسیری
با بازوانی افراشته
گوش به آهنگ تلمبه خانه‌ای ناپیدا
و او به سوی تابستان، غرق می‌شود
آرام از طنابی فرود می‌آید در دهانه آتشفشانش
از میان لایه‌های سبز مرطوب سالیان
لرزان زیر توربین آفتاب
اینگونه این سفر عمود در بطن لحظه قطع می‌شود
و بال‌ها وسیع می‌شود
تا حد دم گرفتن مرغ ماهیخوار بر آب روان
نوای بینوایی از عصر پارینه سنگ
بر فراز بی‌پایگی آویزان است
در ساعات نخست روز
آگاهی می‌تواند جهان را فراگیرد
چون دستی که سنگ گرم از خورشید را
مسافر زیر درخت ایستاده است
پس از سقوط در چرخه توموند مرگ
نوری عظیم آیا
بالای سرش خواهد شکفت؟



.....«» به قلم: فرزاد قناعت پور